

شغل مورد علاقه ام را امام رضا^(ع) داد

وقتی علیرضا ارجمندی از کار با بچه ها و نوجوان ها حرف می زند، برق خاصی در چشم هایش می نشیند؛ شوقی که نشان می دهد این کار هنوز برایش تازگی دارد. وقتی از او می پرسیم این همه علاقه و خستگی ناپذیری از کجای می آید، مکث کوتاهی می کند و بعد می گوید: هر خیری را که در زندگی ام هست، از لطف امام رضا^(ع) می دانم؛ چه این کار فرهنگی، چه آرامشی که دارم. همیشه دوست داشتم شغل مرتبط با کتاب و کتاب خوانی باشد. از آن طرف، یکی از آرزوهایم این بود که در آستان قدس خدمت کنم و در دستگاه امام رضا^(ع) مشغول به کار باشم. بعدها فهمیدم هر دو آرزو با هم قرار است محقق شود.

داستان به روزهای بعد از سرپازی برمی گردد؛

زمانی که برای امرار معاش، همراه یکی از آشنایان مشغول کار جوشکاری در حرم بوده است. ارجمندی می گوید: چند وقت کار ما جوشکاری داخل حرم بود. یک روز پنجشنبه، صاحب کارم داشت با یکی از خادم ها صحبت می کرد. به من اشاره کرد و گفت برای این آشنای ماکاری سراغ نداری؟ بعد هم با افتخار گفت دیپلم دارد!

همان گفت وگویی کوتاه، مسیر تازه ای را گشود. به گفته خودش «آن خادم به من پیشنهاد کرد شنبه، آگهی استخدام روزنامه قدس را حتما بگیرم و بخوانم.»

شنبه، اولین کارش خریدن روزنامه بود. آگهی را دید؛ بخش اماکن و کتابخانه هانیرومی خواستند. در آزمون استخدامی سال ۷۹ شرکت کرد و قبول

شد، اما بعد از آن ماه ها خبری نشد. ارجمندی آن روزها را این طور به یاد می آورد: بیش از شش ماه گذشت و هیچ خبری برای حضور در محل کار جدید نشد. با خودم گفتم حتما پارتی بازی بوده و قرار نیست کاری به من برسد.

با این حال، رفت و آمدش به حرم قطع نشد. خودش می گوید: آن موقع هفته ای دو روز، شنبه و چهارشنبه، مرتب برای زیارت حرم می رفتم. یک روز چهارشنبه خیلی دلم گرفته بود. نشستم با امام رضا^(ع) درد دل کردم، از خودش خواستم کارم را درست کند و نذر کردم سه شنبه شب های هر هفته دعای توسل را ترک نکنم.

فردای همان روز، خبری رسید که همه چیز را عوض کرد. ارجمندی بآلبخند می گوید: درست روز بعد

با من تماس گرفتند و گفتند قبول شده ام و باید برای ادامه مراحل استخدامی مراجعه کنم.



پدر و مادر آینه فرزندان هستند

سر در آوردن از شکل و شیوه کتاب خوانی آقای کتابدار در خانه و بین اعضای خانواده برایم جالب است. او پدر دو فرزند کتاب خوان است، پدری که پس از یک روز کاری سخت و پرمشغله، همچنان در پایان شب، کتاب خواندن برای بچه ها را فراموش نمی کند. ارجمندی معتقد است بچه هایی که از همان دوره کودکی و توسط والدین، عادت کتاب خوانی در آن ها شکل گرفته است، با هم سن و سال های خود فرق دارند؛ دایره لغات وسیع تر، فکر بازتر و خلاقیت بیشتر و بهتری دارند. اما نکته جالب توجه اینجاست که حتی پس از سواد دار شدن و توانمند شدن در حوزه کتاب باز هم علاقه دارند که گاهی پدرها و مادرها به ویژه قبل از خواب برایشان کتاب بخوانند؛ به نظر من، بچه هایی که به کتاب خواندن والدین عادت کرده اند، در این مواقع، شنیدن صدای والدین به رسم گذشته، امنیت و آرامشی را به آن ها هدیه می دهد که در همه ایام عمر به آن احتیاج دارند.

هوا تاریک شده است و ابرهای سرخ و نارنجی سمت مغرب آسمان، دیگر از پنجره طبقه سوم مجتمع فرهنگی امام خمینی^(ره) دیده نمی شود. اما هنوز رفت و آمد مردم و جنب و جوش محله را می توان تماشا کرد. ارجمندی اگرچه از این اتاق از بالا به هم محله ای هایش نگاه می کند، هرگز نگاهی از بالا به پایین به آن ها ندارد. خود را در میان آن ها و از آن ها می داند و همه همت و تلاش مسئولانه خود را صرف ارتقای فرهنگی اهالی این کوچه ها و خیابان می کند.

ارتباط صحیح در اولویت من است

باتوجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی حال حاضر و لزوم افزایش آگاهی نوجوانان، از این متخصص حوزه کتاب می پرسیم که چه منابع مطالعاتی را به نوجوانان و خانواده های آنان معرفی می کند. پاسخ او شاید در نگاه اول ربط چندانی به کتاب نداشته باشد؛ «من معتقدم کتابدار در قدم اول باید روان شناس باشد. طرز برخورد اولیه و اخلاق خیلی مهم است به ویژه در قبال گروه سنی حساسی مثل نوجوانان. اول از همه تمرکز باید روی جذب آن ها باشد. بعد علاقه مندی هایشان را مشخص کنیم؛ اینکه به چه موضوعاتی برای مطالعه شوق دارند. خلاصه که ایجاد یک رابطه سالم و صمیمانه ارجحیت دارد بر اینکه صرفا چند کتاب معرفی کنیم و تمام. وقتی رابطه دوستانه ایجاد شد و اعتماد و اطمینان شکل گرفت، آن موقع می شود انتظار حرف شنوی از نوجوان داشت.»

کتابخانه باید پاتوق فرهنگی محله باشد

امابی تردید، فراتر از عشق و علاقه، داشتن یک هدف روشن است که آدم را به تلاش و خستگی ناپذیرنگه می دارد. آرزویی که برای علیرضا ارجمندی شکل گرفته، ساده است اما عمیق و ماندگار. خودش می گوید: همه آرزوی من، پیشرفت فرهنگی همین منطقه است. این موضوع برایم خیلی اهمیت دارد؛ او دلیل این دغدغه را به گذشته اش گره می زند؛ به سال هایی که کودکی و نوجوانی اش را در همین محله گذرانده است؛ «من در همین محله بزرگ شدم و می دانم درد بچه ها چیست. دوست دارم بچه های اینجا از نظر فرهنگی در بالاترین سطح ممکن باشند.

ارجمندی باور دارد کار فرهنگی فقط به قفسه های کتاب محدود نمی شود. به همین دلیل ارتباط نزدیک با بچه ها را بخش مهمی از کارش می داند؛ «سعی می کنم با بچه ها ارتباط بگیرم، زیاد با آن ها حرف بزنم، آینده را برایشان ترسیم کنم و کمک کنم چند متر جلوتر از جلوپایشان را ببینند.» از نگاه او، کتابخانه تنها جایی برای چند ساعت مطالعه یا امانت گرفتن چند کتاب در سال نیست، به اعتقادش، کتابخانه باید به پاتوق فرهنگی محله تبدیل شود؛ جایی زنده و اثرگذار. به همین دلیل هم بعضی از فعالیت هایی که در کتابخانه امام خمینی^(ره) انجام می شود، شاید در تعریف کلاسیک کتابداری ننگند. اما برای او مهم یک چیز است؛ «هر کاری را که به پیشرفت فرهنگی اهالی محله مرتبط باشد، باید انجام داد.»

وقتی مدیر پای کار است نه پشت میز



فاطمه رضایی

کتابدار کتابخانه امام خمینی^(ره)

حدود شش ماه است کنارا آقای ارجمندی کار می کنم. قبل از آمدنم، فقط دو رادر وایشان را می شناختم، هر چند اسمشان را زیاد شنیده بودم و همیشه در گزارش های اتوماسیون کتابخانه های آستان قدس، نامشان به عنوان مدیر پرتلاش به چشم می خورد.

وقتی به اینجا منتقل شدم، همکارانم می گفتند قرار است با مدیری بانظم و پرتلاش کار کنم، اما چیزی که تجربه کردم بسیار فراتر بود؛ آقای ارجمندی هیچ وقت از بالا به کارمندان نگاه نمی کند. همان قدر که از مامی خواهد مراجع محور و صبور باشیم، خودش نیز طبق همان معیارها عمل می کند.

یک روز گرفتگی سینک بخش ما باعث شد با ایشان تماس بگیرم. انتظار داشتم تعمیرکار بفرستند، اما چند دقیقه بعد خودش آمد، آستین بالا زد و مشکل را حل کرد؛ چون خودش به بهداشت محیط حساس است، می خواست این مشکل هرچه زودتر رفع شود.

همیشه اگر مراجعه کننده ای مشکل عضویت داشته باشد، خودش پیگیری می کند. علاوه بر این، هوای ماوسایر کتابدارهای کتابخانه را هم دارد؛ چه در مسائل کاری، چه شخصی. فضای کتابخانه خیلی امن و محترمانه است و هدف اصلی ایشان همیشه رضایت مراجعان و خدمت فرهنگی صادقانه به کودکان و نوجوانان است.

